هو العلیم

تبیین راه خدا و راه دنیا و نفس

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۱ - مجلس چهاردهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ الحَمْدُللَه الَذى يحْلُمُ عَنى حَتّى كانى لاذَنبَ لى فَرَبى احْمَدُ شَىءٍ عِندى وَاحَقُّ بِحَمدى اللَهمَّ إِنى اجِدُ سُبُلَ الْمَطالِبِ الَيك مُشرَعَةٌ و مَناهِلَ الرّجاءِ إليك مُتْرَعَةٌ"

عرض شد مطالب متفاوت است و طلب فرق می‌کند، خواست فرق می‌کند. اولًا در صورتی که طلب طلبِ واقع باشد راه رسیدن به آن طلب ممکن است مختلف باشد. در امور مادّی و دنیوی ما این اختلاف را می‌بینیم که برای رسیدن به یک مقصودی راه‌های مختلفی در این عالم وجود دارد و انسان سعی می‌کند اقصر فاصله را و کمترین فاصله را برای رسیدن به این مطلوب طی کند.

کسی که صرفاً بخواهد به مال و منال برسد، یک وقتی ممکن است بطور مثال از کار کم شروع کند، همین‌طور برود به بالا، یک وقت ممکن است دست به یک کاری بزند ولو کارهای خلاف شرع باشد، خلاف عرف باشد، در این چیزهایی که اینها غالی است، ثمنشان غالی است. اما شرعاً حرام است. خرید و فروشش شرعاً حرام است. دست به این کارها بزند یک مرتبه خودش را به یک مرتبه بالایی برساند. ممکن است که از کم شروع کند کم کم، کم کم حالا آیا برسد یا نرسد؟ راه‌هایی که برای رسیدن به مطلوب و مقصود در این دنیا وجود دارد چه بسا در این راه‌ها ممکن است مسأله‌ی خلافی هم باشد، و اشکالی هم از نقطه‌ی نظر دید دنیاپرستان و دنیاداران ندارد چون مقصود و مقصد دنیا است، مطلوب دنیا است حالا دنیا به هر نحوی می‌خواهد حاصل بشود حاصل شود. هدف می‌گویند وسیله را توجیه می‌کند، وقتی که یک هدفی مدّ نظر شخص هست این دیگر کاری ندارد به این که آن راه و آن مقدمه‌ی موصله‌ی به آن هدف و مقصد آیا آن مقدمه شرعی است یا خلاف شرع است؟ عقلی است یا خلاف عقل است؟ انصاف است یا بی‌انصافی است؟ به این کاری ندارد. این می‌خواهد به آن ذی‌المقدمه برسد می‌خواهد به آن نتیجه مطلوب برسد و ما این را در همه‌ی صنف‌ها و در همه گروه‌ها می‌بینیم، کسی که مقصدش دنیاست در هر صنفی وجود دارد، از راه حرام برای اینکه به پول

برسند، چه کلک‌هایی می‌زنند؟ چه خُدعه‌هایی انجام می‌دهند و چه مسائلی، برای اینکه به هدف برسند و همه‌ی اصناف در این قضیه شریکند، منظور رسیدن به دنیا است، منظور رسیدن به طَمَع‌های دنیاست.

یک روز در خدمت مرحوم آقا می‌رفتیم به اتّفاق یکی از بستگان و یکی از رفقا، می‌رفتیم مراجعه به یک دکتری کنیم در آن زمانی که چشم ایشان دچار آن عارضه کذایی شده بود، دِکلْمان شده بود.

آن شخصی که از ارحام است شخص معروفی است. به یک مناسبتی صحبت پیش آمد در همان ماشین، و صحبت به اینجا رسید، مرحوم آقا این مطلب را فرمودند و گفتند: من این مطلب را تا بحال به کسی نگفتم. ایشان می‌گفتند در آن زمانی که سنه ٤٢ و اینها با آقای خمینی درباره مسائل انقلاب همکاری داشتیم و یک همکاری بسیار وثیق و اکیدی بود من یادم هست آن زمان را، کلاس اوّل بودم که این جریان پیش آمد، سنه ٤٢، ببخشید کلاس دوّم بودم و می‌دیدم که در نصفه‌های شب بعضی افراد می‌آیند در منزل و نامه‌هایی را از آقای خمینی می‌آورند و ایشان آنها را مطالعه می‌کنند و بعد یک اصلاحاتی در آنجا ایشان اعمال می‌کنند و اینها می‌برند و بعد به دست ایشان می‌رساندند، که بعضی از آن افراد هم خیال می‌کنم هنوز حیات داشته باشند ایشان می‌گفتند که در یک نامه‌ای که آقای خمینی برای ما دادند در آنجا نوشته بودند که آقای آ سید محمد حسین، شما نمی‌توانید این روحانیون و این کسانی که یک عمر برای رسیدن به این مناصب شغلی خودشان که عبارتند از امام جماعت مسجد، مرید و مرید داری و این مسائل هست، شما نمی‌توانید اینها را مُلزم کنید و قانع کنید بر اینکه اینها دست از همه‌ی این مسائل بردارند و بیایند جانب حق را بگیرند، گرچه این حق به ضرر منافع دنیای آنها باشد، شما این کار را نخواهید کرد، پس برای اینکه به این مطلب اوّلین مرتبه است که من این مطلب را افشا می‌کنم برای اینکه شما بتوانید و به مقصود برسید باید راه‌هایی که اینها به آن راه‌ها وابسته‌اند، آن راه‌ها را بیابید و از آنجا فشار را بر این روحانیت وارد کنید، بروید سراغ بازاری‌ها، بروید از طریق این بازاری‌ها و این افرادی که اینها با آنها در تماس هستند بروید با آنها، وقتی که آنها را با خودتان هم مرام کردید، طبعاً آن روحانی تسلیم می‌شود. التفات می‌کنید و حرف ایشان حرف صحیحی بودها. حرف آقای خمینی، این حرف نظیر همین مطلبی است که عیناً خود مرحوم آقا به آقای خمینی گفتند، یعنی البته با کمی اختلاف.

ایشان می‌گفتند: که آقای خمینی، بله آقای حاج آقا روح اللَه، آن موقع حاج آقا روح اللَه بودند دیگه، حاج آقا روح اللَه شما دل به این آقایانی که به مسائلی رسیده‌اند به مراتبی رسیده‌اند از شهرت و از سیت و معروفیت و اجتهاد، مناصبی دارند مناصب تدریس، دارند مناصب افتاء دارند، مناصب مرجعیت دارند افرادی که دارای این مناصب هستند، چه افرادی؟ آنها که سالیان سال را در آن سرداب‌های سنف و چهل پله‌ای نجف، در تابستان طی کردند و درس خواندند، برای اینکه روزی به مرجعیت برسد به افتاء برسند و به مرید برسند و به تدریس برسند و اینها. حالا رسیده‌اند به یک همچنین وضعیتی، شما نمی‌توانید آنها را با مرام خودتان هم‌طراز

و هم افق کنید و آنها را جلب کنید و آنها را هم مرام خودتان بگردانید! این چطور می‌تواند این زحمات سالیان سال را ندیده بگیرد و دست از این مسائل بردارد و آن ریاست و آن موقعیت و آن معروفیت و آن بیا و برو و آن هِیمَنه و کبکه و دبْدَبه را فراموش کند و بیاد بر سر یک سفره و در سر یک طعام و بر سر یک کاسه بنشیند گرچه تمام اینها به ضررش تمام شود؟

آمدن و هم مسلک با یک فردی مثل آقای خمینی شدن؛ یعنی این مرام را قبول کردن و همه‌ی مرید و مسجد و بیا و برو و مرجعیت و مقلّدین و همه را در این مسیر قرار دادن دیگه، معناش این است دیگه. یک شخصی که می‌خواهد بیاد با یکی هم‌مرام و هم‌افق و هم‌طراز بشود، معناش این است که می‌گوید به مقلّدین خودم می‌گویم بیاد از شما تبعیت کنند، فتوی به جهاد شما می‌دهید من هم فتوی به جهاد می‌دهم فتوی به صلح می‌دهید من هم فتوی به صلح می‌دهم، فتوی به قیام می‌دهید ما هم می‌گوییم و اینها. در نتیجه محوریت و مرکزیت متبلور می‌شود در شخصی مثل آقای خمینی. در یک همچنین شخصی تمرکز پیدا می‌کند. خب چطور یک مرجع و یک شخص حاضر است اذهان مریدهای خودش را از توّجه به [خودش] منصرف [کند] به توجّه به شخص دیگر، ابداً! محال است، اگر شریک الباری ممکن است، این یکی محال است.

شریک الباری می‌دانید یعنی چه؟ یعنی برای خدا جفتی باشد، اگر ممکن باشد! این محال است. اینکه من خدمتتان می‌گویم ما دور زدیم و آمدیم داریم می‌گوییم. همه را دیدیم، همه قسم و همه جور و لهذا شما در تبلیغتان، آقا به آقای خمینی می‌گوید، شما در تبلیغتان به روحانیت تکیه نکنید، به روحانیت تکیه نکنید و شما نداتان را ندای کلی قرار دهید، ندای اسلام، هر کسی مسلمان است بیاد زیر این پرچم. مرد بیاد زیر این پرچم، زن بیاد زیر این پرچم عالم بیاد زیر این پرچم، جاهل بیاد زیر این پرچم. دکتر بقال و قصاب و بنّا و معمار و مهندس و آهنگر و نجّار و این‌ها، همه بیایند. تمام افراد، هر کسی مسلمان است. چرا؟

چون اسلام مشترک است. اسلام دیگر عمامه و ریش و عصا ندارد و در قبالش، نه، اسلام عبارت است از اعتقاد، مبانی خاص و التزام به یک سری اعتقادات و یک سری ....، هر کسی بیاید بسم اللّه بی‌حجاب بیاد زیر این پرچم، بی‌حجاب‌ها بلند شود بیاد، آنهایی که فرض کنید در کذا و کذا، در خانه‌هایی که مرکز عمومی رقاصّه‌ها و اینها هست. اصلًا عبارت ایشان بود آنها هم بیایند. شما خیال می‌کنید این افرادی که می‌آیند و خدا خدا می‌کنند از تو شکم مادرشان نماز شب خوان بودند و درآمدند؟ نه آقا این‌طور نیست.

افرادی هستند گاهی ما با اینها برخورد می‌کنیم که اینها به یک کیفیتّ‌هایی بودند، الآن انسان نگاه می‌کند می‌بیند، عجیب، چقدر از انسان جلو افتادند، جلویی افتادند که انسان به آنها نمی‌رسد، حالاتشان کیفیاتشان، رفتارشان وضعیتشان در منزل، اصلًا انسان نمی‌رسد به آنها، ما مدّعی هستیم پسر کذا هستیم، خدایمان کذا هست و فلان هست ادّعاهاش مال ماست، کارش مال اینها است جداً عرض می‌کنم. اینها افرادی هستند که

می‌آیند به کمک سید الشّهدا، به کمک امام زمان والّا این مقدّسات کذا و کذا، این‌ها همان عمر سعدها هستند که به جنگ امام حسین رفتند اینها همان‌ها هستند در هر زمانی همین‌طور، فرقی نمی‌کند و خیلی عجیب هست ها! از اینکه ذهن و توّجه به سمت دیگری گرایش پیدا کند، واللَه می‌داند سمت دیگر حق است واللَه می‌داند حق است، از این ابا می‌کند و می‌رود زیر آب را می‌زند، یعنی واللَه می‌داند حق است می‌داند آن شخص فرض کنید که آدم درستی است، می‌داند، اما این گرایش به او، این کفر عظیم و شرک لایغفر که چرا این ذهن به این شخص گرایش دارد؟ چرا؟ تمام دنیا همه‌اش در اثر این قضیه است، دارد دور می‌زند، من باشم دیگری نباشد، یا اگر دیگری باشد من بر او تَفَوّق داشته باشم. این یک مسأله اگر برود کنار، همه جا صلح و صفا برقرار است و کنار نخواهد رفت، ابداً کنار نخواهد رفت.

این راه‌ها چی است؟ این راه‌ها راه‌های دنیاست، راه دنیا و سیر دنیا همین است، هدف وسیله را توجیه می‌کند این هدف مادّیین است این منطق مادّیین است این منطق کمونیست‌ها است، این منطق افرادی است که" إِنْ هِی إِلَّا حَیاتُنَا الدُنْیا نَمُوتُ ونَحْیا و مانَحْن بِمَبْعُوثین[1]". این‌ها می‌گویند هرچه هست همین دنیاست [اگر] گرفتی و زدی و بستی، چاپیدی و مال مردم را خوردی بُردی، اگر نه بعد از این دنیا خبری نیست! این منطق چیست؟ منطق مادّیین است، معادی را قبول ندارند آخرتی را قبول ندارد اگر هم به مردم بگویند دم از آخرت بزنند دروغ می‌گویند، زبانشان است، دلشان نیست؛ چون اگر دلشان بگوید چرا رفتند؟ چرا می‌روند دنبال این حرف‌ها؟ خب اگر کسی که به یك مسأله‌ای اعتقاد دارد، الآن بنده اعتقاد دارم، فرض کنید که این مایع سم است برمی‌دارم بخورم؟ این‌طوری نیست معلوم است که اعتقاد ندارند این منطق، منطق مادّیین است. این مال چی است؟ این مال دنیاست که راه‌های مختلفی وجود دارد برای رسیدن به آن مطلوب راه‌های مختلفی را آن شخص طی می‌کند اما خدا چی؟ راه خدا مگر می‌شود مختلف باشد؟

راه خدا یعنی آنچه که انسان را به خدا می‌رساند، آنچه که انسان را به مبدأ نزدیك می‌کند آنچه که انسان را به آن حقیقت نزدیك می‌کند آن چیست؟ او واحد است." ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّك". دیشب گفتیم" بِالْحِکمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ". سبیل پروردگار عبارت است از ربط بین انسان و بین پروردگار و این ربط در همه هم است در عالِم ربط است، در جاهل این ربط است در نمازخوان ربط است، در بی‌نماز هم این ربط هست در باحجاب ربط است در بی‌حجاب هم ربط است. این همه از بی‌حجاب‌ها هستند که اینها برگشتند و منقلب شدند و توبه

[1] مومنون آیه ۳۷

کردند و محجبّه شدند و از مومنات و عابدات و صالحات شدند، اگر ربط نداشتند چطور برگشتند؟ اگر ارتباط نداشتند با خدای خودشان، مگر می‌شود برگردند؟ کسی که ارتباط ندارد برنمی‌گردند، آهن آهن است.

اینجاست که مرحوم آقا به آقای خمینی می‌فرمودند که شما ندا را ندای کلّی کنید؛ یعنی براساس آن ربط شما ندا را سر بدهید آن ربط هم در همه موجود است در شاه هم حتی آن ربط هست! در شاه! بالأخره شاه هم یک بشر است، از پدری متولّد شده از مادری متولّد شده، انسان است، کارش خلاف بوده، بله، گناه انجام می‌داده، بله، ظلم می‌کرده، بله، ولی ربط هنوز چی؟ از بین نرفته؟ ربط هنوز از بین نرفته انسان، از همان دریچه ربط چی است؟ باید وارد بشود و الآن هم همین‌طور است، همه افراد همه حکام همه سلاطین و همه چی؟ ربط را دارند کسی ربطش قطع نمی‌شود، این پیغمبر وقتی نامه می‌داد برای سلاطین و پادشاه‌ها، اگر ربط نداشتند برای چی نامه می‌داد؟ یکی برود پیش پیغمبر بگوید یا «رسول اللَه» می‌خواهی به مردم بگویی ما نامه دادیم یا نه واقعاً احتمال هدایت هست؟ اگر احتمال هدایت نیست پس چرا نامه دادید؟ برای چی نامه دادید شما؟ اگر احتمال هدایت هست، خب حالا یک شخصی" إِنَّا هَدَيناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكراً وَ إِمَّا كَفُوراً[1]" «راه را ما نشان می‌دهیم یک شخصی می‌آید یک شخصی نمی‌آید مثل سایر افراد دیگر. این می‌شود منطق عرفان، منطق سلوک.

سلوک مرحوم آقا و عرفان مرحوم آقا این نحوه بود، سلوک و عرفان مرحوم آقا بر اساس ربط تکوینی و واقعی بین انسان و پروردگار مبتنی بود و استوار بود و این جهت را اگر ما حفظ کنیم، یعنی ما، مای جمعی که الآن اینجا هستیم، این مسأله را اگر حفظ کنیم در طریق ایشان هستیم اگر این مسأله را حفظ نکنیم؛ چون او در طریق ما نیست؛ پس بنابراین بهش سلام نکنیم؛ این چیست؟ اسم این دیوانگی است، آدم دیوانه این کار را انجام می‌دهد، چون او در طریق ما نیست پس باید بهش سلام نکنیم، وارد مجلس می‌شود، سرمان را بگردانیم این شخص دیوانه است.

الجُنون فُنون. جنون اقسامی دارد یك قسمش همین است، یك شخصی می‌آید به شما سلام بكند، شما سربگردانی این یك قسمی از دیوانگی است؛ چون آن شخصی آنی را كه من دوست دارم دوست ندارد؛ پس بنابراین بهش سلام نمی‌كنم. بنابراین ارتباطم را باهاش قطع می‌كنم چون آن شخصی را كه من دوست دارم او دوست ندارد. به جهنم كه دوست ندارد مگر هر كسی را كه شما دوست داری بقیه هم باید دوست داشته باشند؟ یكی نمی‌خواهد، خوشش نمی‌آید مگر همه باید سلیقه‌ی جنابعالی را داشته باشند شاید جنابعالی خیلی بی‌سلیقه تشریف داشته باشید و ما خوش سلیقه باشیم، هیچ تضمینی نیست كه جنابعالی فهمتان از فهم ما بالاتر، مشی و

[1] انسان آیه ۳

مرامتان از همه صحیح‌تر، تجربه‌تان از همه بهتر و منطقتان از همه قوی‌تر و محکم‌تر! نه خیر یك همچنین حرف‌ها نیست.

مکتب مرحوم آقا نظر به باطن و نظر به وجدان است، نظر به [آن] تعلق است معنا ندارد وقتی که یک شخص دارد می‌آید و با انسان می‌خواهد محبت کند، با انسان می‌خواهد .....، انسان چه کار کند؟ بردارد [سرش را به طرف دیگر کند تا او را نبیند.]، شما نگاه کنید ببینید خود مرحوم آقا چه کار می‌کرد؟ جوری نباشد که کاری انجام بدهیم که همان راه و همان طریقی که برای آن طریق داریم یقه پاره می‌کنیم، همان راه روز قیامت گریبان ما را بگیرد و در آتش بیاندازد، همین راه یعنی همین راه سیر و سلوک. این‌طور نباشد یک وقتی.

ما مدّعی هستیم خدا مال ماست تو کیسه‌ی ماست. مال کس دیگر نیست امام زمان مال ماست، تو جیب ماست، اصلًا کسی حق ندارد اسمی از امام زمان ببرد، من با افرادی برخورد می‌کردم که اگر اسم امام زمان را کسی می‌برد ناراحت می‌شدند می‌گفتند: اصلًا شما به چه حقی ....؟ امام زمان مال ماست. اصلًا ما داریم براش فعالیت می‌کنیم، ما اصلًا داریم امام زمان را اسمش را در جامعه پایدار می‌کنیم، ما اصلًا خلاصه .....، خلاصه ما قیم امام زمان هستیم. حالا من دارم می‌گویم: قیم امام زمان ما هستیم، آن را برمی‌داریم تو این جیبمان می‌گذاریم، بعد برمی‌داریم تو این جیب دیگرمان می‌گذاریم در کیسه را می‌بندیم، زیبش را می‌کشیم تکان نخورد این حرف‌ها چیه آقا؟ امام زمان مال همه هست امام زمان مال تو هست مال ما هم هست، مال آن یهود هم هست، مال نصاری هست، مال زرتشت هست، مال آن کمونیست هست، مال بودائیت هست، تک تک افراد عالم وجود همه به امام زمان تعلّق دارند چی داری می‌گی؟ دوتا اسم امام زمان را می‌بری امام زمان شد مال تو؟ دیگر کسی حق ندارد حرف بزند؟ یک دو کلمه از خدا و پیغمبر می‌گی دیگه عرفان شد مال تو؟ کسی حق ندارد از عرفان بگه؟ عرفان مال ماست! تمام اینها چی است آقا؟ همه‌ی اینها شیطان است.

می‌گویند می‌آیند از کتاب‌ها می‌خوانند، بلند می‌شوند این حرف‌ها را برای مردم می‌زنند، بالای منبر این حرف‌ها را می‌زنند! پس این کتاب‌ها را برای کی نوشته‌اند؟ برای من و شما نوشته‌اند دیگه، اصلًا نخیر! نباید این کتاب‌ها را خواند و رفت ....! پس چکار باید کرد؟ کتاب‌ها را بیاندازیم در آتش؟ کتاب‌های محی الدین را نباید خواند! اینها می‌روند این اسراری که محی الدین گفته برای مردم می‌گویند! خب گفته که برای مردم بگویند، نگفته که تو کتابخانه گرد بخورد، غبار بخورد، اشکال داری بیا اشکال کن بگو اشتباه است، این چه طرز صحبت کردن است؟ که اینها خیانت می‌کنند این‌ها به عرفان خیانت می‌کنند اینها می‌روند کتاب می‌خوانند می‌روند به مردم می‌گویند! بیا بگو اینجای حرفت اشتباه است، بسیار خب دلیل می‌آوریم صحبت می‌کنیم می‌نشینیم می‌پذیریم، اگر اشتباه کرد انسان می‌پذیرد. امّا اینکه بیاید بگوید ما این وسط و بقیه هم بروند کنار! این چی است؟ شیطان است آقا! منتهی شیطان مرموز! نه آن شیطانی که برای آن عرق‌خور بیچاره و برای آن

داش و قمه‌کش! شیطان حسابی، شیطان گردن کلفت! شیطانی که می‌آید و از لابلای رگ‌های بدن وارد می‌شود و می‌رود در مخ و اعصاب و مغز و نفس و سرّ نفوذ می‌کند. بر اساس آن مرامش و بر اساس آن مسلک خلافش، توجیه می‌کند در حالی که خود او مبتلا است به همان چیزی که اعتراض می‌کند! این چیست؟ این شیطان گردن کلفت است آقا! این شیطانی که سراغ این عرق‌خورهای بیچاره می‌رود نازک است گردن نازک است با یک استغفار، با یک خدایا، با یک چیز، مسأله حل می‌شود.

مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی رضوان اللّه علیه یک روز از حرم امیرالمؤمنین بیرون آمد تا بیرون آمد یک دفعه احساس کرد عجب! عالم را جور دیگری می‌بیند. نظام عالم را قسم دیگری تصوّر می‌کند، من چه بودم الآن چه می‌بینم؟ من چه هستم؟ منم که رزق می‌دهم به همه عالم وجود! منم که خلق عالم به دست من است! من هستم که رزق عالم به دست من است! من هستم که حیات همه ....، الآن این شخصی که دارد توی خیابان راه می‌رود به اراده من است! اراده کنم می‌افتد می‌میرد! البتّه حالش چیز بودها! بالأخره یک حالی بود و چیز بود! منتهی مرد بود زرنگ بود رند بود گول نخورد گفت: ای نابکار این را من دارم می‌گویم ایشان حالا چیز دیگر گفت: حالا ما از او شرمنده هستیم و درست مطلب را مثل ایشان نقل نمی‌کنیم حالا یک قدری پایین ای نابکار! خوب وارد شدی! من عالم وجود را دارم رزق می‌دهم؟ صبر کن حسابت را می‌رسم، رو کرد به نفسش حدیث نفس کرد.

از همان نجف بلند شد ماشین سوار شد آمد کاظمین، رفت سر قبر موسی بن جعفر اینقدر سر خودش را به این ضریح زد اینقدر گریه کرد یک مرتبه برایش منکشف شد که نه! مسأله از چه قرار است و این در اینجا چه بود؟ این بزرگان اینطور بودند آقا! حواسشان جمع بود حواسشان جمع بود یک وقتی گرچه این حالات بعد به یک صورت دیگری، به صورت صحیحش ممکن است پیدا بشود ها ولی الآن اینجا جایش نبود. از اینجا شیطان وارد شده. چون حواسش جمع است بلند می‌شود می‌رود متوسّل می‌شود به موسی بن جعفر و مشکل را حضرت برایش حلّ می‌کند. ما نه! تا یک چیزی را ببینیم و یک نوری را توی عالم تو چیز ببینیم در را به تخته می‌زنیم و فلان! دیگر ملک و ملکوت و جبرائیل و عزرائیل و لنگ عزرائیل دستمان و بال جبرائیل هم آن دستمان و فرش و کرسی و عرش را همه را گذاشتیم توی کیسه گذاشتیم روی دوشمان راه می‌افتیم چه چیزی شده بابا؟ یک نور دیدم توی آسمان! نور دیدی؟ بیا من این قدر به تو نور و نوره نشان بدهم بیش از آنچه را که تو دیدی! چه نور دیدم؟ بله آقا! این علامت فنا است این علامت فنا ....!

یک بنده خدایی می‌گفت: فلان شخص به فنا رسیده، آن به فنا رسیده، خب الحمدلله خیلی خب بگویید ببینم آثار فنا چیست؟ ایشان موقعی که از حرم بیرون آمدند زمین خوردند و متوجّه نشدند که زمین خوردند! بله شب بود احساس درد کردند و نفهمیدند که این درد از کجاست؟ یکی از ملازمین رکاب گفت: آقا شما

امروز از حرم [که می‌آمدید بیرون] زمین خوردید شاید مال آن است، عجب، عجب! دیگر این خبر پخش می‌شود در همه جا و در جراید و روزنامه‌ها که .....! گفتم بنده خدا بیا من یک کسی را به تو نشان بدهم که روزی شش‌تا ملّق تو نماز می‌زند روی سرش! چی‌چی افتاده؟ اینها را که خدمتتان می‌گویم واقعیت داردها! نمی‌خواهم [اغراق کنم‌ها!] اینها را برای این نمی‌گوییم که بخندیم! اینها را می‌گوییم که مواظب باشیم سرمان کلاه نرود و کلاهی که شیطان می‌گذارد فقط تا اینجا نمی‌آید می‌آید تا زانو یا بالای زانو! کلاه کلاهی است که می‌آید پایین! حواس باید جمع باشد مگر به این آسانی است آقا جان؟ مگر به این راحتی است؟ مگر به این خلاصه به قول یکی می‌گفت شُلُّوها بزنید و هر قسمی .....! این که نمی‌شود این راه چیست؟ راه نفس است.

در راه خدا راه نفس راه ندارد در راه خدا راه نفس در تعارض است و در تضّاد است ملاکی را که مرحوم آقای حدّاد رضوان اللّه علیه در آن شبی که ما در خدمت ایشان بودیم از سفر مکه که آمدیم و با مرحوم آقا صحبت می‌کردند و دو سه نفر دیگر هم بودند می‌دادند به ما، این بود که اگر دیدید شخصی هرچه بر سلوکش اضافه می‌شود، تواضع و فروتنی‌اش واقعاً بیشتر می‌شود بدانید این راهش درست است این علامت و ملاک است. ما چه؟ نخیر اوّل که می‌آییم خدمت مرحوم آقا، حالا دیگر ایشان از دنیا رفتند رضوان اللّه علیه سرمان را می‌اندازیم پایین دو زانو هم می‌نشینیم دست‌هایمان قشنگ روی چیز و هرچه که می‌گویند بله بله، هرچه می‌فرمایید درست است هفته‌ی اوّل می‌گذرد بله دیگر الحمدلله ما را دیگر قبول کردند دیگر آمدیم به قول بعضی‌ها مهر سلطان به ما خورد دیگر، قبول شدیم و دیگر آمدیم و دیگر چیز شدیم هفته دوّم و سوّم آقا یک سال که می‌گذرد یک دفعه می‌بینیم طرف دُم درآورده بابا تو چه چیزی بهت اضافه شد؟ این کار باید بشود! آن کار نباید بشود! برو آقا، برو جمعش کن، چه چیزی بشود و نشود؟ این حرف‌ها چیست؟

این مال چیست؟ مال این است که تا به حال شیطان مُستمسک برای اغوای این بدبخت پیدا نکرده بود حالا دیگر مستمسک پیدا کرده، داری به طرف خدا می‌روی؟ حسابت را برسم تا به حال نه! به طرف خدا نبود این اصلًا کاری به او نداشت شیطان با ما اصلًا کاری ندارد خودمان می‌رویم جلو جلو، می‌گوید بایست به تو برسم، می‌گوییم خب ما می‌رویم تو با ما بیا. با ما کاری ندارد وقتی که طرف می‌آید وارد سلوک می‌شود یکدفعه فریادش می‌رود هوا، عجب! می‌خواهد یکی در حریم او برود حریمی که من را از آنجا زده کنار، حالا او آنجا می‌خواهد برود؟ می‌روم جلویش را می‌گیرم" فَبِعِزَّتِك لَأُغْوِينَّهُمْ أَجْمَعِينَ"[1] می‌روم جلویش را می‌گیرم نمی‌گذارم برود! چرا مرا بیرون کرده؟ حالا که بیرون کرده من هم نمی‌گذارم این بندگانش بروند! هی می‌آید جلوتر شیطان می‌بیند کارش سخت‌تر شد هی می‌آید جلوتر شیطان می‌بیند کارش سخت‌تر شد هی دارد چیز

[1] سوره ص سوره ۳۸ از قرآن کریم آیه شریفه ۸۲

یاد می‌گیرد راه‌های سدِّ نفوذ شیطان را دارد یاد می‌گیرد چطوری جلوی شیطان را باید ببندد؟ می‌نشیند پیش ولی خدا با او صحبت می‌کند راه‌ها را به او نشان می‌دهد اگر حواسش جمع باشدها اگر حواسش جمع باشد حواسش جمع نباشد که همین طور بیلمز می‌آید و بیلمز می‌رود حواسش اگر [جمع باشد] راه‌ها را به او نشان می‌دهد طریق معارضه و مبارزه را به او یاد می‌دهد یک مجلس دو مجلس کتابش، این کتاب را بخوانیم آن کتاب را بخوانیم مراقبه‌اش، مبارزه‌ی با نفسش جهاد با نفسش، اینها را یکی یکی شیطان می‌گوید عجب! رفت یک قدم رفت جلوتر! ای وای یک قدم دیگر رفت جلوتر ای وای وای می‌گوید نه این‌طور نمی‌شود، آن فوت و فن‌ها را گذاشته برای آخر، آن فوت‌های کاسه‌گری.

کوزه‌گرها یك فوت‌های خاصّی دارند یك استاد بود یك استاد گوزه‌گر بود یك شاگرد داشت این شاگرد این خیلی معروف شد کوزه‌هایش و اینها معروف شد انشاءاللَه خدا قسمت کند همه به شهر و دیار آقا محمد علی بیات، آقای حاج محمد علی که همه رفتیم آنجا، در بهار همدان مزار مرحوم شیخ محمد بهاری است از بزرگان و اولیاء بوده هر وقت رفتید همدان فراموش نکنیدها زیارت آنجا را حتماً بروید هر وقت مرحوم آقا می‌رفتند همدان به زیارت مزار مرحوم آقا سید محمد بهاری می‌رفتند از بهار یك قدری می‌رویم جلوتر یك جایی است به نام لاله جین که این کوزه‌ها و نمی‌دانم این کاسه‌ها و بشقاب‌ها از همانجا می‌آید نقّاشی می‌کنند و رنگ می‌کنند و آنجاها، اگر مشرّف شدید به لاله‌جین در آنجا از آثار صنع و عرض می‌شود که ابتکار و حسن سلیقه هم آنجا که خب الحمدللَه فراوان است و اینها، کوزه‌هایی داشت آن استاد کوزه‌گر، خیلی معروف بوده به طراوت و استحکام و به حسن عمل. یك شاگردی بود دستش یك مقداری آمد بالا و بعد دیگر آن علم استقلال برافراشت و خب ندای جدایی برافکند و ما دیگر خلاصه می‌خواهیم از شما جدا [شویم]، می‌گوید خب برو حالا که دیگر به تو یاد دادیم دیگر حالا می‌خواهی ما را بگذاری کنار گفت:" اعْلَمَهُ الرِمایَد کلّ یومٍ فَلَمْ إشْتَدَّتْ ساعِدُهُ رَمانی"[1] یك خورده یاد گرفت و گذاشت رفت.

کوزه درست کرد بعد آمد تق شکست. یکی آمد یک کوزه از او خرید رفت بعد یک هفته گفت: آقا این چه کوزه‌ای است فروختی؟ این هنوز تو خانه نگذاشته خورد به دیوار تق شکست! آن یکی آمد و خلاصه هیچی، پاک آبروی این بیچاره رفت و دم و دستگاهش جمع شد و همه جا معروف شد که فلان ...! آمد پیش استادش گفت: واللَه همین کاری که تو می‌کنی ما هم می‌کنیم چرا مال تو اینقدر خوب درآمد؟ گفت: هان! این

---

[1] شرح کتاب الأمثال، ج ۱، ص ٤٢١:

اعَلِّمُه الرِمایَة کلَّ یومٍ *** فلّما اشتَدَّ ساعدُه رَمانی

را نخوانده بودی این کوزه‌گری یک فوتی دارد من آن فوت را به تو یاد ندادم آن فوت کوزه‌گری را من برای خودم نگه داشتم. امروز که بیایی ناشزه بشوی از پیش من بخواهی بروی، خلاصه بدون آن فوت .... گفت که نه آقا! توبه کرد و دیگر به او یاد داد و قرار شد که دیگر با هم باشند و دیگر برگشت دیگر، به صفا برگشت به صمیمیت برگشت به خلوص، چقدر واقعاً خلوص خوب است.

خب آن استاد که به تو این را یاد نداده در تو چه دیده که یاد نداده؟ دیده که می‌خواهی به او نارو بزنی گفت: حالا که می‌خواهی به من نارو بزنی خیلی خب حالا برو نارو بزن باشد، ولی اگر انسان صاف آمد جلو پاک آمد جلو آن هم چه؟ هرچه هست به او یاد می‌دهد هرچه هست به او یاد می‌دهد.

مرحوم آقا می‌فرمودند فلان کس، اسم بردند یکی از افراد که الآن هم هست و برای خودش دار و دسته‌ای راه انداخته می‌آید حرف‌های ما را از زبان ما می‌گیرد و دزدانه می‌دزدد و می‌رود به دیگران می‌گوید، التفات کردید؟ به اسم خودش و به حساب خودش، می‌گویند بَه‌بَه چه حرف‌هایی می‌زند؟ بابا این هِر را از پِر تشخیص نمی‌دهد این نمی‌تواند اصلًا چند مرتبه فرض کنید که مثلًا چند مرتبه طهارت حاصل می‌شود برای انسان حالا بلند شدی داری این حرف‌ها را می‌زنی؟ به‌به این چقدر خوب است! اینها چیست؟ هان؟ اینها را می‌گویند نامردی بی‌معرفتی بدترین چیز در سلوک، آقا! بی‌معرفتی است هیچ گناهی بدتر از نامردی و بی‌معرفتی ما در سلوک نداریم خدا خوشش نمی‌آید آدم با خدا صاف باشد آنچه را که مربوط به خداست بگوید مال خداست نگوید مال من است آنچه که لطف و عنایت و خصوصیت است بگوید مال اوست نگوید مال من است از تعریف مردم گول نخورد از به‌به و چه‌چه‌های مردم مطلب برایش مشتبه نشود حواسش جمع باشد دائماً این زنگ در مغزش به صدا دربیاید که اینها از تو نیست اینها از جانب دیگری است.

اینها می‌آمدند این کار را انجام می‌داند می‌آمدند پیش آقای حدّاد می‌نشستند از آقای حدّاد مطلب یاد می‌گرفتند آن وقت می‌رفتند در جلساتی که ضدّ آقای حدّاد است می‌رفتند صحبت می‌کردند من بودم خودم بودم می‌دیدم می‌آمد پیش آقای حدّاد می‌نشست و مطالب را خب ولی خدا است دیگر هر مطلبی را که می‌گوید حکمت است هر حرفی را که می‌گوید این هم می‌فهمد می‌شناسد تشخیص می‌دهد اینها را یاد می‌گرفت همان روایتی که امام حسن عسکری «علیه السلام» فرمودند: بعضی از این علماء که" اولئِک اضَرُّ علی امَّتی مِنْ جیش یزید بن معاویه علی حسین بن علی"[1] اینها می‌آیند مطالب را، امام حسن عسکری می‌فرمایندها، اینها می‌آیند مطالب را از ما می‌گیرند می‌روند بعد با آن ذهن خرابشان می‌پیچانند، بعد بر علیه ما می‌روند به شیعیان ما تحویل می‌دهند! عالم است بلد است دست‌کاری می‌کند بلد است این طرف و آن طرف بکند مطالب ما را یاد می‌گیرند

---

[1] التفسیر المنسوب إلی الإمالی الحسن العسکری علیه السلام، ص ۳۰۱؛ الإحتجاج علی اهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ٤٥٨: **هم أضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید علی الحسین بن علی علیه السلام و أصحابه.**

چون اگر این مطالب را به شیعه بگویند شیعه توجّه پیدا می‌کند به چه کسی؟ به امام عسکری توجّه پیدا می‌کند، کاسه و کوزه اینها خراب می‌شود این می‌رود منطق امام را یاد می‌گیرد بعد می‌رود بر علیه آن منطق شروع می‌کند منطق‌سازی کردن، مشوّه می‌کند، کلام امام «علیه السلام» را مشوّه می‌کند بعد می‌رود شیعیان را با این طرز و فکر تشویش شده، مشوه می‌کند مردم را از امام دلسرد می‌کند مرتبه امام را پایین می‌آورد خودش را بالا می‌برد خودش که نمی‌تواند به امام برسد امام را می‌آورد پایین جلو مردم، امام را یکی از افرادی مثل خودش تلقّی می‌کند مردم را به طرف خودش چکار می‌کند؟ با این وسیله جذب می‌کند.

اینها حضرت می‌فرماید: "اولئِک اضَرُّ علی امَّتی مِنْ جیش یزید بن معاویه علی حسین بن علی و اصحابه" از یزید بر جیش حسین بن علی اینها خطرشان بیشتر است برای امّت ما و اینجا انسان باید پناه به خدا ببرد که خلاصه در این دام‌ها مبتلا نشود این راه‌ها راه‌های دنیاست.

راه خدا چیست؟ راه راهِ آن باطن است راه راهِ تعلّق است تعلّقی که انسان به پروردگار دارد آن راه لوازمی دارد خلوص دارد صفا دارد و یکرنگی دارد هم نوعی دارد وحدت دارد توحید دارد کثرت و بیا و برو و تو و من و این طرف و آن طرف و اینها ....، خودتان الآن نمی‌بینید؟ ما الآن مشاهده نمی‌کنیم؟ آقا یك نگاهی بکنیم یك خورده دور و بر خودمان را، چه می‌گذرد واقعاً؟ چه می‌گذرد؟ اینهایی که داعیه خلافت رسول اللَهی را دارند و داعیان نشر و انتشار دین پیغمبر به همه دنیا هستند در اینها چه می‌گذرد؟ در اینها چه افکاری هست؟ شما خیال می‌کنید، محی‌الدین عربی در یکی از عبارت‌هایش می‌فرماید" وَ لَوْ لا بَیده السَّیفِ لِأَفْقِهِ الفُقَهاءُ بِقَتْلِهِ" اگر در دستش شمشیر نباشد همین فقها فتوا به قتلش می‌دهند شما خیال می‌کنید چیست؟ چرا امام زمان بیاد بعد یك فقیهی یك عالمی فتوا به قتلش بدهد؟ چرا؟ چون می‌بیند راهی را که تا به حال رفته، اصلًا راه ضدّ امام زمان است این همه مردم را بر ضدّ امام زمان دعوت کرده چطوری با امام زمان بخواهد برخورد کند؟ می‌گوید اوّل گردنت را بگیر که یك عمر ....! لذا چی؟ هی او را می‌زند کنار، می‌گوید این نیست، این دروغ است مثل یهودها وقتی که پیغمبر آمده بود می‌گفتند اگر بگویند پیغمبر حقّ است همه یهودی‌ها مسلمان می‌شوند، دیگر خب کسی دور و بر این نمی‌ماند خیلی شما برای ما بزرگ بودی به عنوان یهود حالا که مسلمانیم همه مثل هم هستیم هم ما هم تو باید جفتمان برویم پیش پیغمبر بنشینیم مسئله شرعی یاد بگیریم یاد بگیریم تا حالا به عنوان یهود برای ما بزرگ بودی ولی الآن چه؟ الآن که مساوی هستیم توی یك مرتبه هستیم بیا و برو رتق و فتق و در باز و اندرونی و بیرونی و اینها، همه‌اش از بین می‌رود.

آمدند چه؟ آمدند پیغمبر را، نه آن پیغمبری که در تورات است این نیست آن پیغمبر عظیم الجثّه است

این او نیست آن پانصد سال دیگر می‌آید این آن چیز نیست! برای چه؟ دنیایشان بماند این دو روز دنیا بمانند یعنی جلوی هدایت مردم را می‌گیرند برای دو روز دنیای خودشان! این چه فاجعه‌ای است که یک نفر جلوی هدایت شخصی را بگیرد نگهش دارد نگهش دارد جلویش را بگیرد آن را از یک سعادت محروم کند برای چه؟ برای اینکه زندگی خودش از آب و رونق نیفتد خب این چیست؟ خب شیطان هم همین کار را دارد می‌کند دیگر، صحبت نکنید حرف نزنید تماس نگیرید با این و آن صحبت نکنید پیش فلان آقا نروید پیش فلان کار نکنید، چرا؟ تا حرف زده بشود دیگر تمام است قضیه، دیگر چیزی نمی‌ماند باید بماند باید نگهداشت باید اینها را نگهداشت یک مسأله است آقا، دنیا دنیاست یا در قالب یهود بیاد جلوه کند که در مقابل رسول خدا بایستد یا در قالب نصاری بیاید بایستد یا در قالب سنّی‌ها که بیاید جلوی امیرالمؤمنین بایستد یا در قالب چی؟ ما روحانیت که بیاید در مقابل امام زمان بایستد بیاید در مقابل خدا بایستد تمام اینها چیست؟ دنیا است.

لذا روز قیامت که می‌شود یک دفعه می‌بینی یک صف گذاشتند آقا شما بیا توی این صف آقا شما برو توی آن صف توی این صف که از مشرق تا مغرب کشیده شده می‌بینی ا یهودی توی این صف ایستاده نصرانی ایستاده زرتشتی ایستاده حضرت حجت الاسلام و الامثال و الاسلام و المسلمین ایشان هم فرض کنید که ایستادند ثقه‌الاسلام مولانا کذا ایشان هم ایستاده‌اند شیعه ایستاده مسلمان ایستاده سنّی، آقا من که شیعه‌ام چرا من در صف یهودی! شیعه هستی باش نفست دنیا بوده بیا توی این صف. ما بر اساس نفس نگاه می‌کنیم ما بر اساس دل نگاه می‌کنیم آنجا یهودیت و نصرانیت و شیعه و مسلمان فرق نمی‌کند دلت کجاست؟ مرحوم آقا می‌فرمودند یک وقتی عکسش هم هست‌ها یهودی می‌آید در صف شیعیان امیرالمؤمنین می‌ایستد نصرانی می‌آید می‌ایستد یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند ظاهراً شب بیست و سوّم بود شب بیست و سوّم ماه رمضان، در مسجد قائم یکی از شب‌های احیاء می‌فرمودند که راجع به اینکه خلاصه مهمّ آن دل است که چه وجهه‌ای دارد؟ عمل ظاهر و بیا و برو و رتق و فتق و اینها، اینها جایی ندارد در آنجا، در پیشگاه محکمه و عدل الهی معیارها تفاوت می‌کند می‌فرمودند یک دفعه غبار همدانی خدا رحمتش کند مرد بزرگی بود غبار همدانی نشسته بود در منزلش یک عدّه هم از همین دوستانش هم نشسته بودند از بیرون صدای تشییع آمد تشییع جنازه، یک یهودی را تشییع می‌کردند از همدان، همین تشییع می‌کردند این همین که اینها آمدند و داشتند می‌بردنش سر و صدا آمد یکدفعه دست‌هایش را برد بالا گفت: یا امیرالمومنین من نمی‌دانم تو می‌خواهی با این چکار بکنی؟ من همین قدر می‌دانم این یک عمر دنبال تو می‌گشت التفات کردید؟ یهودی است ولی دنبال امیرالمؤمنین دارد می‌گردد گفت حالا من که نمی‌دانم تو با او می‌خواهی چکار بکنی؟ این آن طرف آن یکی را هم می‌آورند شیعه امیرالمؤمنین را هم می‌آورند می‌گویند برو تو صف یهود بایست تو صف نصاری برو بایست چرا؟ اینجا حسابش فرق می‌کند.

پس راه خدا راهی است که در همه هست آن راه به تعداد افراد، به تعداد هر کسی آن راه چیست؟ یك شکل خاصّ به خودش را دارد پس در عین کثرت وحدت دارد و در عین وحدت کثرت دارد اینجاست که می‌فرماید" الطُّرُق إلَی اللَه بِعَدد انْفاس الخَلائِق" یا نفوس، طرق به سوی خدا به عدد هر نفسی وجود دارد و هر نفسی یك راه به پروردگار را دارد.

خب امشب دیگر بیش از این مجال نیست ان‌شاءاللَه راجع به کیفیت اختلاف این نفوس که چطور این نفوس در عین اینکه با هم اختلاف دارند ولی در عین حال راهشان یکی است ان‌شاءاللَه برای بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد